

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده مباحث گذشته

نتیجه مباحث قبل این شد که استدلال به آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» بر صحت معاطات و اینکه معاطات مفید برای ملکیت هم هست را پذیرفتیم. بزرگانی هم این استدلال را قبول کرده‌اند؛ مثل مرحوم شیخ (ره) و امام (رض)، که تعبیر امام (رض) این است که شبهه‌ای نیست در اینکه این آیه شریفه دلالت بر مدعا دارد و در ما نحن فيه می‌توانیم به این آیه استدلال کنیم.

بیان استدلال به این آیه بر لزوم معاطات

از آنجا که بعد از بحث فعلی، این بحث را داریم که آیا معاطات لازم است یا لازم نیست؟ و در آنجا مرحوم شیخ (ره) مجدداً همین آیه شریفه را بعنوان یکی از ادله «لزوم معاطات» مورد بحث قرار داده‌اند، مناسب است که اکنون که چند جلسه پیرامون این آیه بحث کردیم و مطالب این آیه در اندهان حاضر است، در همین جا بحث «لزوم معاطات» را هم به مناسبت مطرح کنیم. این آیه شریفه در موارد متعددی از فقه مورد استدلال است؛ در معاطات استدلال می‌شود، در بحث بیع فضولی مورد استدلال واقع می‌شود و در موارد دیگر.

اما بحث فعلی این است که آیا می‌توان به این آیه شریفه بر لزوم معاطات هم استدلال کرد یا خیر؟ مرحوم شیخ (ره) در مکاسب به این آیه شریفه بر لزوم معاطات استدلال کرده و فرموده است که تارة بر لزوم معاطات، به «مستثنی» استدلال می‌کنیم، یعنی «أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، تارة به «مستثنی‌منه» استدلال می‌کنیم. امام (رض) در کتاب البیع (ج 1، ص 171) يك شق ثالث هم بیان کرده و فرموده است استدلال به این آیه شریفه بر لزوم معاطات به سه وجه است؛ (1) «مستثنی‌منه»، (2) «مستثنی»، (3) «حصر» - حصری که در آیه وجود دارد. - که یکی یکی اینها را بیان می‌کنیم.

اشکال محقق ایروانی (ره) و جواب آن

محقق ایروانی (ره) در حاشیه مکاسب اشکالی را مطرح فرموده‌اند، و آن اینکه با توجه به اینکه مستثنی و مستثنی‌منه نقیض یکدیگر هستند، و در تمام جملات استثنائیه حکم مستثنی با حکم مستثنی‌منه مغایر یکدیگر است، «جائنی القوم الا زید» یعنی قوم آمد و زید نیامد، «احل الله البیع الا بیع المنابذة»، یعنی بیع حلال است ولی بیع منابذه حرام است، حالا که مقابل یکدیگرند،

چطور بر يك مطلب واحد و بر يك مقصود واحد، هم می‌شود به مستثنی‌منه استدلال کرد هم به مستثنی؟! جواب این است که ما بعداً وقتی بیان استدلال را ذکر کردیم، روشن می‌کنیم که تنافی ندارند و این اشکال وارد نیست، البته فعلاً بعنوان اشکال در ذهن شما باشد تا بیان استدلال را ذکر کنیم.

استدلال به آیه بر اساس مستثنی‌منه

ابتدا بر اساس «مستثنی‌منه» استدلال را بیان می‌کنیم. مرحوم امام(رض) در کتاب البیع فرموده‌اند استدلال به «مستثنی‌منه» دو تقریب و دو بیان دارد.

بیان اول این است که؛ در «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»، شارع در مقام نفی سببیت باطل برای تملیک و تملك است، و می‌خواهد بگوید اسباب باطل بدرد تملیک و تملك نمی‌خورد. نتیجه می‌گیریم که اگر يك معاطاتی واقع شد ـ مثل همین معاملاتی که هر روز بین مردم واقع می‌شود، و معاطاتی است که وقتی به عقلاً مراجعه کنیم، خود عقلاً فسخ از یک طرف را باطل می‌دانند و می‌گویند معامله تمام شده است، بله، اگر هر دو طرف بخواهید تراضی کنید و اقاله کنید درست است ـ، آیه می‌گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» نتیجه این است که آیه اسباب باطل را برای رسیدن به تملیک و تملك نفی می‌کند و فسخ نزد عقلاً سبب باطل است.

پس اگر کسی بخواهد با فسخ، آن پولی را که داده دو مرتبه تملك کند، مستثنی‌منه می‌گوید اینجا این سبب باطل، مفید تملیک و تملك نیست. پس بیان اول این شد که اگر گفتیم این فسخ مفید تملك جدید نیست، معنایش این است که این فسخ نافذ نیست، اگر فسخ نافذ نباشد، معنایش این است که این معامله نافذ است؛ یعنی وقتی گفتیم فسخ من طرف واحد در يك معامله‌ای جریان ندارد، این بدین معناست که این معامله لازم است. معامله‌ای جایز آن معامله‌ای است که فسخ من طرف واحد در آن جریان داشته باشد.

بیان دوم؛ ـ که شبیه بیان اول است، منتها در بیان دوم می‌گوییم ـ آیه می‌فرماید اگر از راه سبب باطل، مالی را بدست آوردی، تصرف در آن مال و اکل آن مال، باطل و حرام است. آیه ابتدائاً دلالت بر حرمت تصرف دارد، لازمه حرمت تصرف این است که سبب باطل، سببیت ندارد. در بیان اول می‌گفتیم آیه به دلالت مطابقی سببیت اسباب باطل را نفی می‌کند و فسخ هم سبب باطل است.

در بیان دوم می‌گوییم آیه به دلالت مطابقی تصرف در مال غیر را حرام می‌کند، لازمه حرمت تصرف، عدم نفوذ سبب باطل است، لازمه حرمت تصرف این است که اگر يك سبب باطلی نسبت به مال غیر پیدا شد، این سبب باطل، نافذ نیست. پس ما اینجا از مستثنی‌منه به خوبی استفاده کردیم که فسخ، نافذ نیست، وقتی فسخ نافذ نشد نتیجه می‌گیریم که معامله، معامله لازم است.

در اینجا کاری به فسخ طرفینی نداریم، بلکه فسخ من طرف واحد مورد بحث است، الان معاطاتی واقع شده، يك طرف می‌خواهد فسخ کند، آیا این فسخ سببیت دارد یا نه؟ عرف، فسخ را سبب باطل می‌داند، عرف می‌گوید وقتی معامله تمام شد دیگر فسخ معنا ندارد، شارع هم سببیت اسباب باطل را نفی می‌کند، یعنی این فسخ اثر ندارد، وقتی اثر نداشت معاطات لازم می‌شود. این دو بیان که در کلمات امام(رض) آمده است.

بیان سوم؛ که می‌توانیم بگوییم این است که مستثنی‌منه می‌گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» ؛ اموال خودتان را با باطل تملك نکنید، فسخ و جواز فسخ نیاز به تعبد شرعی دارد، یعنی اگر بنا باشد معامله‌ای بهم بخورد، باید شارع اجازه دهد، جواز

فسخ محتاج به دلیل شرعی و حکم شارع است. یعنی اگر در جایی بخواهیم معامله را بدون رضایت طرف مقابل بهم بزنیم، او می‌گوید من نمی‌خواهم معامله را بهم بزنم، مع ذلك اگر بخواهیم بگوییم این معامله بهم خورده، يك راه وجود دارد، آن هم این است که شارع بگوید من این فسخ را قبول کردم. پس فسخ محتاج به حکم شارع است. نتیجه این می‌شود که آنجایی که شارع حکم به فسخ نکرده، می‌شود اکل مال به باطل.

در آن دو بیان اول و دوم، کاری نداشتیم که فسخ از ناحیه شارع است یا نه، ما می‌گفتیم الفسخ باطل لدى العقل، شارع هم فرموده «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، اما در این بیان سوم کاری نداریم که فسخ در نزد عقلا باطل است یا نه، بلکه می‌گوییم اگر در یکجا فسخ بخواهد معتبر باشد باید شارع اجازه دهد، چون جایی که مالك خودش راضی نیست که بخواهد دوباره پول را از بایع پس بگیریم و برگردانیم، اگر هم بخواهد صحیح باشد باید شارع اجازه دهد و به حکم شارع باشد. در نتیجه اگر شارع حکم نکرد و ما بخواهیم با فسخ، تملك جدیدی برای مشتری درست کنیم، این می‌شود اکل مال به باطل. این سه بیان برای استدلال به «مستثنی‌منه».

حکم تجویز شارع نسبت به چیزی که نزد عقلا باطل است

پس از اینکه امام(رض) آن دو بیان را ذکر کردند، می‌فرمایند این آیه می‌فرماید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، اگر در یکجا چیزی نزد عقلا باطل است، اما شارع آن را اجازه داد، مثلاً عقلاء فسخ من طرف واحد را باطل بدانند، اگر در این مورد شارع تنفیذ کرد - شبیه اکل مارّه است، که اگر کسی از جایی رد می‌شود، شاخه‌های درختی روی کوچه و در راه این مارّ قرار گرفته است، مشهور فقهاء فتوا می‌دهند که مارّه با شرایطی می‌تواند از آن استفاده کند. از نظر عقلا و عرف، این اکل باطل است، عرف می‌گوید حق ندارد و مال مالك است و لو شاخه هایش در کوچه یا در طریق قرار گرفته اما کسی حق ندارد بردارد، شارع اجازه داده است - اینجا بحث در این است که آیا این از قبیل تخصیص است، یعنی شارع می‌گوید و لو این باطل است اما من اجازه می‌دهم شما این باطل را مرتکب شوید، که در باب تخصیص موضوع محفوظ است؟

آنگاه در اینجا هم همینطور است، در موردی شارع فسخ من جانب واحد را اجازه داد، بگوییم فسخ عند العقلا باطل است، اما اگر شارع فسخ من جانب واحد را اجازه داد، این از باب تخصیص است. در مورد معاطات شك می‌کنیم آیا شارع در این مورد هم تخصیص زده یا نه؟ آیا شارع در این مورد هم فسخ من جانب واحد را اجازه داده یا نه؟ تمسك به عام می‌کنیم، می‌گوییم «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ». پس اگر ما مسأله را از باب تخصیص قرار دادیم، مثل سایر موارد تخصیص است، چنانکه اگر مولا بگوید «اكرم العلماء الا زيدا»، بعد شك کنیم آیا عمرو و بكر را هم تخصیص زد یا نه؟ به عموم عمل می‌کنیم.

صورت دوم این است که عقلاء از ابتدا که گفتند فسخ باطل است، آن را بر عدم ورود تنفیذ از شارع معلق کرده‌اند - اینها دقایقی در امور اجتهادی است. یعنی امام(ره) بحث را از این جهت مطرح کردند که اینکه ما می‌گوییم فسخ عند العقلا باطل است، آیا صوری دارد؟ يك صورتش این است که عقلاء مطلقاً فسخ را باطل می‌دانند، اگر شارع بعداً يك مورد فسخ من طرف واحد را اجازه داد، از باب تخصیص می‌شود، وقتی از باب تخصیص شد، در موارد مشکوک، به عموم مستثنی‌منه تمسك می‌کنیم.

صورت دوم این است که بگوییم عقلاء از ابتدا که گفتند این فسخ باطل است، از همان ابتدا آن را معلق کرده‌اند بر این که شارع اجازه ندهد، می‌گویند ما می‌گوییم فسخ باطل است، اما معلق بر اینکه از طرف شارع، تنفیذ و اجازه‌ای صادر نشود - ایشان می‌فرمایند اگر مسأله اینطور باشد، در معاطات که ما شك داریم آیا اجازه‌ای از طرف شارع صادر شده یا نه، دیگر نمی‌توانیم به عموم مستثنی‌منه تمسك کنیم. این يك نکته دقیقی دارد.

به جلد 1، صفحه 171 کتاب البیع مراجعه کنید، این نکات در کلمات مرحوم شیخ انصاری(ره) و محقق خوئی(ره) در مصباح الفقاهة نیست. من در کتاب البیع دیدم. ملاحظه کنیم که چرا اگر صورت مسأله را اینگونه قرار دادیم که عقلاء فسخ را معلق بر عدم وجود اجازه از شارع می کنند، در ما نحن فیه که شك داریم آیا در معاطات، فسخ من طرف واحد جایز است یا نه؟ اینجا نمی توانیم به عموم مستثنی منه تمسک کنیم!!!

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.